جلسه 758

سه شنبه 09/03/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

راجع به فرمایش آقای بروجردی که در رابطه با اجماع مطلبی فرمود که هم در اصول ذکر شده است و هم در کتاب البدر الظاهر صفحه 18، و محور فرمایش ایشان این بود که برخی از کتب قدماء، یعنی عمده کتبی که قبل از مبسوط نوشته شده است تألیفش برای بیان مسائل متلقاة از معصومین علیهم السلام است. مثل کتب سید مرتضی، کتاب مقنع وهدایه صدوق، نهایه شیخ طوسی، مراسل سلّار، کتاب مهذب. ایشان فرموده شاهد ما هم همان عبارت شیخ طوسی است در اول مبسوط، آنجا استشهاد می کند به این کلام.

خوب بود که ایشان به یک کلامی هم که شیخ صدوق در اول مقنع فرموده استشهاد می کرد، که می گوید: وسمیته بالمقنع بعد می فرماید و حذفت الأسناد فیه، وآن مطالب این کتاب روایاتی است که نقل شده است برای ما.

که البته ما معتقدیم مقنع متون روایات را نقل می کند اما روایات مرسله و ضعیفه هم در آن هست. وثوق نوعی پیدا می شده وآنها وثوق نوعی را احتمالا حجت می دانسته اند، اعتماد می کرده اند. دلیل نمی شود که حالا شیخ طوسی در مقنع بر اساس یک حدیثی فتوی می دهد چون او وثوق پیدا کرد به صحت این حدیث ما هم وثوق پیدا کنیم. خب افراد در زود وثوق پیدا کردن و دیر وثوق پیدا کردن یکسان نیستند. مخصوصا اگر ما بگوئیم وثوق نوعی کافی است خب به نظر قدماء وثوق نوعی کافی بوده کما ینسب الیهم ذلک، اما ما که وثوق نوعی را کافی نمی دانیم، ما می گوئیم باید وثوق شخصی باشد یا خبر ثقه باشد. خبر مرسل وثوق نوعی بیاورد به درد نمی خورد.

به هر حال خوب بود آقای بروجردی کلام صدوق در مقنع را هم به عنوان شاهد ذکر می کرد.

ما برای ایراد به فرمایش آقای بروجردی یک مطلبی را از خود نهایه آورده ایم:

در نهایه می گوید: حرام است مجسمه سازی اشیاء ذی روح، مثل انسان، حیوان، فرشته، إن ذلک محظور، و اجماع فقهاء بر همین بوده است. اما در تبیان که به قول ابن ادریس در سرائر می گوید تبیان آخرین کتاب است که شیخنا ابوجعفر الطوسی تألیف کرد در زمان پختگی، ولی نهایه را در زمان جوانی نوشت. در تبیان جلد 1 ص 85 راجع به ساختن مجسمه گوساله توسط سامری می فرماید: پرستش این گوساله حرام بود اما ساختنش حرام نبود، إنّ ذلک لیس بمحظور. در نهایه دارد که إنّ ذلک محظور، غیر از شیخ طوسی بقیه علماء هم می فرمودند إنّ ذلک محظور، اما در تبیان می فرماید إنّ ذلک لیس بمحظور. ونگفته إنّ ذلک لیس محظورا عندهم و فی شریعتهم.

آنوقت خود شیخ طوسی خودش حق دارد برخلاف اجماع قدماء یک نظری را انتخاب کند در تبیان، آنوقت ما اگر یک دلیلی پیدا کردیم بر رد اجماع قدماء ما حق نداریم برخلاف اجماع قدماء عمل کنیم ولی خود شیخ طوسی این کار را می کند؟ اگر بنا بود که اجماع قدماء کاشف از نص معتبری باشد که لانقاش فی سنده و لادلالته، پس چطور خود شیخ طوسی در تبیان تخلف کرد وبرخلاف اجماع قدماء وبرخلاف فتوای خودش در نهایه فتوی داد؟ چطور شد قدماء در آب چاه قائل بودند به نجاست و اجماع بود بین اکابر علماء بر انفعال ماء بئر، اصلا از منفردات مذهب امامیه ذکر شده است در انتصار، وشیخ طوسی هم ادعای اجماع می کند بر اینکه آب چاه منفعل می شود با ملاقات نجس. سید مرتضی که حتما ادعای اجماع می کند، شیخ طوسی هم ظاهرا ادعای اجماع می کند. اصلا بین اکابر فقهاء قدیم مسلم فتوای رائج این بوده است. ولی علامه حلی و من بعده آمدند گفتند آنها بین روایات خوب جمع نکرده اند، ما حمل می کنیم اوامر نرح ماء بئر را بر استحباب به قرینه صحیحه ابن بزیع که می گوید ماء البئر واسع لایفسده شیء.

سؤال وجواب: آقای بروجردی بین مدرکی بودن و غیر مدرکی بودن فرق نمی گذاشت، ایشان دنبال کتبی بود که برای بیان مسائل متلقاة از معصومین علیهم السلام تألیف شده است.

یا در همین نهایه شیخ طوسی فتاوای شاذی دارد، می گوید اگر با آب نجس نان بپزید پاک می شود چون آتش مطهر است. البته متن یک حدیث ضعیف است از حسن بن مبارک، ولی خلاف مشهور فتوی داده است.

یا در جای دیگر دارد: کسی که در اثناء نماز حدث از او صادر بشود اگر بعد از شهادتین در تشهد باشد نمازش صحیح است. این فتوی خلاف مشهور بوده است ولو روایت ضعیفه داشته است.

شما که اینقدر نهایه شیخ طوسی را بالا می برید این مطالب هم در آن هست، که برخلاف فتوی خودشان در کتب دیگر وبرخلاف فتوی مشهور این مطالب را دارد.

ادامه ادله تمسک عامه برای حجیت اجماع:

دلیل سوم: روایت: لاتجتمع امتی علی خطاء. و این دلیل بر این است که اجماع امت معتبر هست. وچون عادة ممکن نیست اجماع تمام امت، مراد عرفا یعنی اجماع سواد اعظم از امت. اگر سواد اعظم و اکثریت امت بر چیزی اجماع کردند این اشتباه نخواهد بود.

اقول: ما اصلا همچنین حدیثی نداریم که لاتجتمع امتی علی خطاء. ما در روایات عامه هم که بررسی کردیم در سنن ابن ماجه و در سنن ابی دواد و در سنن ترمذی و در مسند احمد بن حنبل دارد که: لاتجتمع امتی علی ضلالة. خب برفرض این روایت درست بشود می گوید که امت من بر گمراهی متفق نمی شوند، اما اشتباه در فهم حکم شرعی این نفی نشده است، واین گمراهی نیست. و الا لازمه اش این است که این فقهاء بزرگ همه شان گمراه باشند، چون بالاخره معصوم که نیستند اشتباه می کنند.

پس ربطی به بحث اجماع فقهاء ندارد، اولا راجع به اتفاقد اکثریت امت است، ثانیا می گوید لاتجتمع علی ضلالة نمی گوید لاتجتمع علی خطاء.

ولی چون عامه به این حدیث زیاد تمسک می کنند برای اثبات حقانیت راه خودشان و اثبات حقانیا خلافت ابی بکر، می گوید امت اجتماع کرده اند بر خلافت ابی بکر و پیامبر فرمود لاتجتمع امتی علی ضلالة، ما دوست داریم که اینجا جواب اینها را هم بدهیم با اینکه عملا از بحث حجیت اجماع فقهاء خارج می شود:

این روایت هم سندا ضعیف است و هم دلالة:

از لحاظ سندی این روایت را ابن ماجه در سنن که نقل می کند سندی ذکر می کند که خود عامه هم تضعیف کرده اند. ابوخلف اعمی در سند هست. ابوخلف اعمی اسمش حازم بن عطاء است که خودشان گفته اند ضعیف. در همین سنن ابن ماجه آمده است: في إسناده أبو خلف الأعمى، و اسمه حازم بن عطاء، و هو ضعيف، و قد جاء الحديث بطرق في كلّها نظر.

در سنن ابی داود سند را که نقل می کند ادامه سند این است: می گوید: حدثنی ضمضم عن شریح عن ابی مالک یعنی الاشعری.

این هم سندش ایراد دارد. چون در این سند هم ضمضم هست که ذهبی در میزان الاعتدال می گوید ضعّفه ابوحاتم، وهم اینکه شریح از ابومالک اشعری نقل می کند که از ابی حاتم نقل شده است که تمام احادیث شریح از ابی مالک اشعری مرسل هست و او درک نکرده است ابی مالک اشعری را. و هم در طریق محمد بن عوف طائی هست که ذهبی در میزان الاعتدال می گوید مجهول الحال است. این هم سند روایت ابی داود در سنن.

اما در سنن ترمذی، آنجا در سنن هست سلیمان بن سفیان مدنی، که ذهبی در میزان الاعتدال نقل می کند از این معین که می گوید: لیس بشیء، ومُرّة قال: لیس بثقة، وکذا قال النسائی، وقال ابوحاتم ودارقطنی ضعیف.

در سند مسند اجمد بن حنبل هم در سندش ابن عیاش حمیری است که ذهبی می گوید مجهول، و بختری هست که ذهبی می گوید ضعّفه ابوحاتم.

پس سند حتی طبق روش اهل سنت هم که بررسی کنیم ضعیف است. مستفیض هم که باید موجب اطمینان به صدور بشود، والا ممکن است تواطئ بر کذب بکنند، سه نفر با هم تبانی کنند که یک خبر دروغ را جعل کنند و پخش کنند.

تعجب است که علامه حلی در تذکرة الفقهاء در کتاب النکاح دارد که: و من خصائص النبی صلی الله علیه وآله أنّ امته لایجتمع علی ضلالة. ایشان هم بر اساس همین احادیث این مطلب را فرموده است. ولکن سند ندارد.

برفرض صحت سند این روایات که کسی بیاید بگوید من قطع به صدور پیدا می کنم، کما اینکه دیدیم از صاحب قاموس الرجال نقل شده که فرموده: آنقدر سند این روایت زیاد است که انسان علم به صدور پیدا می کند. که ما همچنین علمی پیدا نکردیم، چون ممکن است افراد جعال وضاع و ضعاف باشند بیایند با هم یک حدیثی را نقل کنند، اینکه موجب اطمینان به صدور نمی شود.

از لحاظ دلالت، به دلالت این روایت اشکال شده است که: لاتجتمع امتی علی ضلالة حرف درستی است. صددرصد اگر امت اجتماع کنند بر مطلبی این درست است. وچون صددرصد امت اجتماع کنند یعنی امام امت هم با آنها باشد. خب اگر امام معصوم مطلبی را فرمود معلوم است که اشتباه نیست.

آقای صدر فرموده است که این مطلب درست نیست. برای اینکه در آن نقل ابن ماجه این بود که: إن امتی لاتجتمع علی ضلالة فإذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم. پس معیار اتفاق صددرصد مسلمین نیست، بلکه معیار اتفاق اغلب مسلمین است.

وانگهی اینکه ما بگوئیم مراد امام معصوم هست که در بین امت است و او معصوم از خطاء است و لذا گفته اند لاتجتمع امتی علی خطاء، این خلاف ظاهر است که ما ضم الحجر فی جنب الانسان کنیم امت را. او امام معصوم است که لایخطئ. این روایت می گوید امت لاتجتمع علی ضلالة یا علی خطاء، ظاهرش این است که اجتماع امت موضوعیت دارد، نه اینکه ضم الحجر فی جنب الانسان است.

ولذا آقای صدر فقط دنبال ضعف سند می رود. البته ایشان این را هم دارد که می گوید غیر از ضعف سند ربطی به اجماع فقهاء ندارد، چون ضلالت غیر از خطاء است. ولکن راجع به اینکه اکثر مسلمین گمراه نمی شوند دلالت این روایت را تمام می داند فقط اشکال سندی می کند.

اقول: به نظر ما یک نکته ای هست در این روایات، وآن این است که ما برای صدق عنوان اجتماع الامة صرفا به کمیت نباید نگاه کنیم. اگر اکثریت امت که همج رعاء هستند اتباع کل ناعق هستند یمیلون مع کل ریح هستند اینها آمدند طرفدار معاویه شدند، اما امام معصوم و خواص از صحابه در مقابل بودند، آیا عرف به این می گوید اجتمعت الامة علی خلافة معاویة؟ قطعا اینطور نیست. سواد اعظم آن همج رعاء نیست، سواد اعظم آن سوادی است که بزرگان از صحابه پیامبر مثل سلمان و ابوذر و قبل از اینها امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار این سواد اعظم باشند. والا یعنی شما این بز چرانها را بگذارید در مقابل امیرالمؤمنین و بگوئید او یک نفر و امیرالمؤمنین هم یک نفر؟ یا ابوعبیده حذاء کذا و کذا او سواد اعظم درست کن باشد ولی امیر المؤمنین بشود خارج از سواد اعظم؟ این اصلا عرفی نیست. ما بحث این را نداریم که ما موالی اهل بین هستیم و می خواهیم از مذهبمان دفاع کنیم. بلکه به عنوان بی طرف در هر جامعه ای اگر همج رعاء یک سمتی رفتند ولی خواص مورد اعتماد یک راه دیگری را پیشنهاد کردند کی می گویند علیکم بالسواد الاعظم و مراد این همج رعاء است؟ قطعا این ظهور عرفی ندارد.

علاوه برفرض قبول کنیم که مراد از سواد اعظم آن همج رعاء هستند، اما از نظر صغروی هیچگاه آن سواد اعظم به نفع عامه تشکیل نشد. خود ابوبکر گفت اقیلونی ولست بخیرکم وعلی فیکم. اگر راست می گفت لیاقت خلافت نداشت، واگر دروغ هم می گفت لیاقت خلافت نداشت. اصلا خافت ابی بکر را خود عمر گفت: کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها، فمن عاد الیها فاقتلوه. خود اینها قبول داشتند که سواد اعظمی نبود، بلکه یک توطئه ای بود در سقیفه که تبانی کردند ابوبکر را به خلافت رساندند، بقیه را هم با اجبار وادار به بیعت کردند، به یک عده تجاوز کردند یک عده را کشتند یک عده را به زور آوردند بیعت کردند، اینکه سواد اعظم نمی شود که. کسی از ترس جرأت نکند حرف بزند بگوئیم سواد اعظم. خلافت عمر هم که بدتر از او، با امر ابوبکر عمر به خلافت رسید و مردم هم مجبور بودند بیعت بکنند. خلافت عثمان هم که با توطئه خود عمر و شورای کذائی که اصلا نحوه چینش آن مشخص بود که چه کسانی را می خواهند به قدرت برسانند همه اینها مشخص بود. ولذا از جهت صغروی هم اجتماع سواد اعظم بر قول عامه نبوده است. پس این روایت ربطی به بحث اجماع فقهاء ندارد.

دلیل چهارم: روایتی که در خیلی از کتب عامه هست که: من فارق الجماعة شبرا کانت میتته جاهلیة یا خلعت منه رقة الاسلام.

گفته می شود که فارق الجماعة یعنی با اکثریت مسلمین همراه نشود، والا اگر صددرصد باشد که من هم جزء مسلمین هستم، پس تا من نیایم جزء مسلمین، جماعت مسلمین بر مطلبی اتفاق نمی کنند. این عرفی نیست. جماعت یعنی اغلب مسلمین. پس گفته می شود که کسی که از اکثریت مسلمین راهش را جدا کند این از روح اسلام بیرون می آید و موتش میته جاهلیه می شود.

اقول: این هم جوابش روشن شد، آن جماعتی که علی علیه السلام در آن نیست عرفا چه ارزشی دارد؟ بحث عرفی است، بحث این نیست که ما احساس خودمان را می خواهیم اعمال کنیم. آن جماعتی که بوّالین علی عقبیهم بیایند آن جماعت را تشکیل بدهند، بزرگان صحابه به تبعیت امیرالمؤمنین از آن جماعت فاصله بگیرند اصلا عرفا به این می گویند جماعت مسلمین؟ هیچ عرفی این را نمی گوید. اهل سنت هم اگر دقت بکنند این را نمی گویند. آنها می گویند علی هم با ما بود و آمد بیعت کرد. والا آنها هم نمی گویند علی در آن شش ماهی که بیعت نکرد کانت میتته جاهلیة. همچنین حرفی را نه می زنند و نه می توانند بزنند.

سؤال وجواب: پس چطور شد اینها طلحه و زبیر را اهل جنت می دانند، مگر آنها من فارق الجماعة نبودند. یا معاویه را خال المؤمنین می دانند آنها من فارق الجماعة نبودند، یا آنهایی که در مقابل خلافت امیرالمؤمنین ایستادند من فارق الجماعة نبودند، ولی آنهایی که با ابوبکر بیعت نکردند من فارق الجماعة بودند.

ایثن حدیث من فارق الجماعة خیلی در کتب اهل سنت نقل شده است از ابن عباس و از دیگران. ولی از نظر ما به عنوان امامیه، نه سندش قابل قبول نیست. ولی شیخ طوسی در مبسوط به این روایت استدلال می کند، وعلامه در منتهی به این روایت استدلال می کند در بحث قتال اهل بغی، می گوید هل بغی فارقوا الجماعة فیجب قتالهم. ولی سند ضعیف است، ولی شاید شیخ در مبسوط وعلامه در منتهی از باب جدل به این روایت استدلال کرده اند.

قبل از ورود به بحث اجماع منقول، تفصیلی است بین اجماع مبسوط واجماع مرکب که نقل می کنیم:

فرق این دو اجماع این است که: گاهی علماء اجماع می کنند که مثلا قبض ثمن در بیع سلم معتبر هست. این می شود اجماع بسیط. اجماع مرکب این است که فقهاء ذوقولین باشند. مثلا در رابطه با نجاست کفار یک عده از فقهاء می گویند کفار پاک هستند و یک عده از فقهاء می گویند کفار نجس هستند. ولکن هیچ کس در فقهاء قدیم نگفته است که کتابی پاک است غیر کتابی نجس است. بلکه این تفصیلی است که اخیرا رائج شده است. یعنی این تفصیل می شود خلاف اجماع مرکب.

یا مثلا راجع به وجوب نماز جمعه، فقهاء یک عده می گفتند نماز جمعه واجب تعیینی است ویک عده می گفتند نماز جمعه واجب تخییری است. اینکه مثل آقای خوئی بیائیم بگوئیم اقامه نماز جمعه واجب تخییری است ولی حضور در نماز جمعه ای که با شرائط اقامه بشود واجب تعیینی است. سعی کنید نماز جمعه تشکیل نشود، ولی اگر تشکیل شد با شرائطش واجب است برای غیر معذورین که حضور پیدا کنند در این نماز جمعه. ایشان از روایات اینجور استفاده می کند. این می شود خلاف اجماع مرکب.

اجماع مرکب دو قسم است: گاهی فقهاء نسبت به نفی قول ثالث مستقلا نفی می کنند قول ثالث را به دلیل مستقل. خب این بازگشتش به اجماع بسیط است. اجماع بسیط بر نفی قول ثالث. به نحوی که اگر به این فقهاء از هر دو طائفه بگوئیم آقایانی که می گوئید کفار نجس هستند اگر دلیل بر نجاست مطلق کفار تمام نبود، آیا احتمال نمی دهید که تفصیل بین کتابی و غیر کتابی درست باشد؟ این طائفه می گویند نخیر ما می دانیم این تفصیل درست نیست. به طائفه دوم که می گویند کفار پاک هستند اگر این مطلب را ارائه کنیم آنها هم می گویند ما می دانیم که این تفصیل درست نیست، هر چند برای ما یک روزی ثابت بشود که قول به طهارت کفار اشکال دارد. این می شود قول ثالث که بازگشتش به اجماع بسیط است بر نفی قول ثالث. به این می گویند قول به عدم الفصل در مقابل عدم القول بالفصل که فردا انشاءالله توضیح می دهیم.